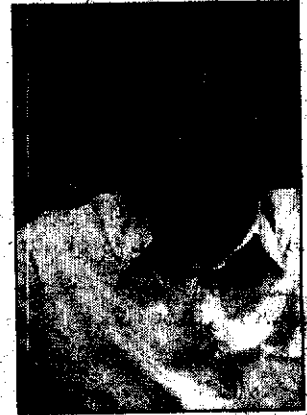


نتیجه دلخواه در سایه اجماع

گفت‌وگو با محمد عطر یانفر



اشاره: آنچه پیش‌روی شماست، حاصل گفت‌وگوی ما با مهندس محمد عطر یانفر - عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی - است. وی در سال ۱۳۳۳ در اصفهان متولد شد و پس از اخذ دیپلم در اصفهان در دانشگاه صنعتی شریف به تحصیل در رشته مهندسی نفت پرداخت.

ایشان در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ در بار در جریان مبارزات دانشجویی در دانشگاه شریف و به دلیل همکاری با زنده‌یاد مجید شریف واقفی - از اعضای وقت سازمان مجاهدین خلق - دستگیر و بازداشت شد. پس از انقلاب نیز عهده‌دار سمت‌های زیر در حوزه‌های گوناگون سیاسی اجتماعی بود:

حضور در قسمت بخش خبر "سازمان صداوسیما"، روزنامه کیهان همزمان با حضور آقای خاتمی در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲، سازمان صنایع ملی (۱۳۶۲)، معاونت صنایع دفاع (۱۳۶۲)، وزارت کشور (۱۳۶۲ تا ۱۳۷۲) و همزمان با تصدی پست وزارت توسط آقایان محتشمی و عبدالله نوری، سردبیری و مدیر مسئولی روزنامه همشهری (از بهمن سال ۱۳۷۱ تا تیر سال ۱۳۸۲) به مدت ده سال و شش ماه، عضویت و ریاست موقت اولین شورای شهر و عضو شورای مرکزی کارگزاران سازندگی و یکی از مدیران روزنامه شرق، ایشان هم‌اکنون به مدت یک سال است که در سازمان میراث فرهنگی مشغول به کار می‌باشد.

* * *

آقای عطر یانفر! با توجه به فعالیت‌هایی که شما در حرصه مسائل سیاسی دارید و نیز حضورتان در شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی، موضوع مورد گفت‌وگو با شما را پیرامون انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری متمرکز کرده‌ایم. نهجین دوره انتخابات ریاست جمهوری از هر نظر ویژگی‌های خاصی داشت. گروهی گفتند سونامی بود، گروه دیگری گفتند گفتمان آزادی به گفتمان عدالت تبدیل شد. یک عده گفتند ویژگی ائتلاف در جامعه را به ما نشان داد. تحلیل‌های مختلفی درباره انتخابات در جامعه مطرح شده از جمله این که گفته می‌شد هدایت سازمان یافته آرا بوده، یا مثلاً نحوه رأی‌دهی تشکیلاتی و طبقاتی بوده و در نهایت این که همگی بر این نکته اتفاق نظر داشتند که تخلف هم زیاد بوده و جای تأمل دارد. در این گفت‌وگو ما می‌خواهیم شما تحلیل خودتان را از مقدمات، مقارنات، نتایج و مهم‌تر از همه نکات راهبردی این انتخابات بیان کنید. در این انتخابات دیده شد که پشتوانه‌های مردمی نظام نظیر روحانیت مبارز، جامعه مدرسین، موتلفه و کارگزاران به نحوی دور زده شدند. خلاف همه نیروهای پشتوانه نظام مسئله مهمی است. با توجه به این که نشریه چشم‌انداز ایران یک نشریه راهبردی است ترجیح می‌دهیم نگاه و تحلیل راهبردی خود را از این انتخابات بفرمایید.

شهریور ۱۳۸۳

کارگزاران

بسم الله الرحمن الرحیم - در یک جامعه پرنشیب و فراز و در یک فضای سیاست‌ورزی کاملاً غیرحرفه‌ای، نوع تحلیل‌ها، بررسی‌ها و جمع‌بندی‌ها از یک پدیده اجتماعی معمولاً متفاوت است و هرکسی از زاویه نگاه خودش به پدیده‌ها می‌نگرد که به قول مولانا

۱۸۷۵۶۷۲۹

تمثيل "فيل در خانه تاريک" است. بديهی است بر پايه اين مقدمه، تحليل بنده هم خارج از اين قاعده نيست. در بحث انتخابات و فراتر از انتخابات، موضوع سياست ورزی و فعاليت سياسی در جامعه ما دچار گرفتاری های متنوع و متعددی است که منطق انقلاب و به هم خوردن تعادل در نظم مستقر از یک ربع قرن پيش به اين طرف حکم می کند که ما تا سال های سال اين گرفتاری را داشته باشيم؛ تا ان شاء الله سرانجام به یک نظم پایدار، مشخص، تعريف شده و شفاف دست پيدا کنيم. ما در سه سرفصل بايد موضوع را از هم تفکيک کنيم و زوی تک تک آن گفت و گو پيش داشته باشيم. اولين موضوع که می توانيم فراتر از بحث انتخابات به آن اشاره کنيم، موضوع سياست ورزی است. سوال اين است که آیا سياست ورزی را بايد از وظايف ذاتی و محوری حزب تلفی کنيم يا از تکالیف روحانيت؟ اين که با اين صراحت عرض می کنم چون نظامی را ذيل تير جمهوری اسلامی برپا کرده ايم و جمهوری اسلامی هم قاعده مندی خودش را در قامت روحانيت تصوير می کند و عنصر روحانی نقش تمام عيار، همه جانبه و فراگير در مبنای سياست را در عهده خویش دارد. اگر به آن جمله معروفی که از ناحیه امام هم مورد تأييد قرار گرفته مبنی بر اين که "سياست ما عين ديانت است و ديانت ما عين سياست است" توجه کنيم، اهميت کالبدشکافی اين بحث مشخص می شود. اگر ما موضوع سياست ورزی را از وظايف ذاتی روحانيت قلمداد کنيم، طبيعي است که بايد منطق حزب گرايی را در کشورمان تحت الشعاع و ذيل عنوان عام روحانيت

و سياست ورزی روحانی تعريف نموده و به اقتضای منویات، خواست و جهت گیری های اندیشه عنصر روحانی حزب را در کشور سامان ببخشيم.

تا مدتی هم سياست در همین کادر تعريف می شد مانند انشعابی که بين مجمع روحانيون و جامعه روحانيت در سال ۱۳۶۶ ايجاد شد.

اين نکته ای است که ما بايد روشن کنيم و گزيره در آینده دچار مشکل خواهيم شد. نظريه مقابل اين تئوری اين است که وجه ذاتی سياست ورزی را از آن حزب بدانيم و اگر اين پديده را بپذيريم، روحانيت و سياست ورزی آن دچار مشکل خواهد شد و در یک تعارض فلسفی با اندیشه حزب قرار خواهد گرفت. در دنياي مدرن، کشورهای پيشرفته برای استقرار نظم حکومتی و برقراری پيوند دوسويه بين وظايف حاکميت و مردم تعاريف جافقاده تاريخی و روشنی دارند که ما اگر خواستيم خارج از قاعده و مبنا تعريف مستقلی برای خودمان داشته باشيم، بايد بپذيريم که در اين حوزه مشترک جهانی جایی نداشته و بايد ساز مستقل خودمان را بزنيم و بی ترديد از اين منظر نمی توانيم ارتباطی با

ديگر نظام های سياسی جهان برقرار کنيم. در دنياي معاصر حتی در حکومت های که آنها هم وجه دينی دارند و بخشی از مسير توسعه را طی کرده اند، نوعاً اصالت را به حزب می دهند و اساساً حزب عبارت است از برآيند اندیشه های مشترک جمعی که نظريه مشترکی در اداره کشور، دولت و مردم دارند. اگر جهت گیری ما به اين سمت باشد که با نظام سياسی جهان همگرايی داشته باشيم و البته بر پايه منطق، اعتقادات و ايدئولوژی خودمان حرکت کنيم، ديگر نمی توانيم غافل باشيم و خودمان را جدا بدانيم. در واقع با یک بيان کاملاً صريح و شفاف عرض می کنم که بر پايه چنين فهم مشترک جهانی بايد اصالت سياست ورزی را به حزب بدهيم. حتی نمی توانيم بگويم سياست ورزی اصالتاً هم متعلق به روحانيت است و هم متعلق به حزب، چرا که چون تحركات سياسی در یک ظرف مشترک رخ می دهد، دو امر اصیل هيچ گاه نمی توانند با هم واجد وحدت فلسفی شوند. اين یک بيان فلسفی است که دو پديده ذاتی و اصیل هيچ گاه نمی توانند همگرا و همسو باشند و استاتساً هم حق ندارند که همسو باشند چون به لحاظ ذاتی دچار تناقض در اصالت خویش خواهند بود.

هر دو احساس حقانيت می کنند، بنا بر اين تصادم پيش می آيد. دو امر فرعی می توانند در مسير یک موجود سومی که می تواند اصالت داشته باشد، با هم همسو و همگرا باشند و در هم تلفيق بشوند، ولی هيچ گاه دو امر اصیل نمی توانند با هم همگرا بشوند و تلفيق تاريخی و پایدار داشته باشند. ممکن است همزیستی کوتاهی داشته باشند، اما در درازمدت نمی توانند. اين به لحاظ مبانی اعتقادی خود ما هم ممتنع الوقوع است. در خود قرآن وقتی اشاره می کند: "لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا" (انبيا: ۲۲) وقتی می گوييم که "اله" يعنی یک پديده معنوی که اصیل است، وقتی دو خدا باشد فساد ايجاد می شود؛ پس خدای واحد یک ضرورت است.

موسی و هارون هر دو با هم اصیل بودند و هر دو هم با هم تعامل داشتند و کنار می آمدند و هماهنگ بودند.

نه، هر دو در برابر اندیشه الهی که مروج آن بودند اصیل نبيستند و نسبت به موضوع سوم فرع بودند. موسی یک وجه تبعی بود از عقیده دينی خودش؛ چنانچه هارون هم همین طور بود. ما بايد در تبیین اينها بيشتر دقت کنيم. اين را خود خدا پاسخ داده و می گوید که "لا تفرق بين احد من رسله" (بقره: ۲۸۵). در گلستان سعدی هم هست که "ده درویش در گلیمی بخشيدند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند." اين توضيح مختصری بود در مقام توصيف وحدانيت اصول. پس ما نمی توانيم بر اين نکته تأکيد کنيم که چون می خواهيم هم به جنبه سياست ورزی روحانی پای بند و هم

در بحث انتخابات و فراتر از انتخابات، موضوع

سياست ورزی و فعاليت سياسی در جامعه ما

دچار گرفتاری های متنوع و متعددی است

که منطق انقلاب و به هم خوردن تعادل

در نظم مستقر از یک ربع قرن پيش به اين طرف

حکم می کند که

ما تا سال های سال اين گرفتاری را داشته باشيم؛ تا ان شاء الله

سرانجام به یک نظم پایدار، مشخص، تعريف شده و شفاف دست پيدا کنيم

۱۳۸۷ شهریور ماه

انوار اسلام

تابع سیاست و رزی های جهان معاصر باشیم و با آنها همگرای داشته باشیم، می توانیم هر دورا در کنار هم حفظ کنیم. این تناقض ما را دچار مشکل خواهد کرد. باید بپذیریم که با باید تئوری سیاست و رزی روحانیت را برای کشور اصل قرار دهیم یا سیاست و رزی از آن حزب را مینا قرار دهیم. این تناقض ها، درگیری ها و گرفتاری های عذیده امروز ما، از این است که این پارادوکس را برای خودمان حل نکرده ایم. شما دورا دور خیر دارید که در برخی از گفت وگوهای غیررسمی و غیرعلنی گفته شده که دو روزنامه صبح و عصر حکومتی برایمان کافی است و آنها هم باید در ظرفیت نظام متولد بشوند. بقیشان می شوند پایگاه و سنگر دشمن و برای ما مشکل درست می کنند. این نظر ناشی از آن تئوری نخستین است که اصالت سیاست و رزی از آن روحانیت است؛ چون این تئوری واجد ملاک و ریشه دار است و مبنای اندیشه بزرگان سیاسی ما قرار می گیرد، آنها نیز نمی توانند بپذیرند که رسانه های دیگری متولد خواهد شد که می توانند یک فکر یا تشکل سیاسی را نمایندگی کنند. بر این اساس من فکر می کنم تا این موضوع برای ما روشن نشود که آیا سیاست و رزی جنبه ذاتی حزب است یا جنبه ذاتی روحانیت، ما این جدال تاریخی را همچنان خواهیم داشت.

پس می توان گفت یک تضاد بین احکام حوزه های علمیه با قانون اساسی وجود دارد؟ یعنی با داشتن احکامی که حلال و حرام را تا روز قیامت حلال و حرام می داند، این مسئله مطرح می شود که ما چه نیازی به قانون اساسی ای داریم که حضور احزاب را مطرح می کند.

درکالبدشکافی این موضوع ما به اینجا می رسیم که وقتی روحانیت را متعلق به یک فضای غیررسمی بدانیم که از جنبه های ناسوت فاصله گرفته و از آن به عنوان تنها وجه تشخیص دین نام می بریم، طبیعتاً در برابر این نظریه مردم می شوند "عوام". مردم می شوند "کالانام". مردم مجموعه ای از انسان هایی هستند که باید از آنچه که کن امر غیرناسوتی، برایشان تدارک می بینند و آزاده می کند تبعیت صرف بکنند. در نهایت به این نکته می رسیم که ما پدیده ای به نام دستاوردهای بشری را در عرصه اداره جامعه به رسمیت نشناخته و رد می کنیم و جنبه های عرفی را عملاً از حوزه عمل اجتماعی و اعتقادی خودمان خارج می کنیم و برای آن اصالتی هم قائل نیستیم. ما تا زمانی که نتوانیم این ابهام را رفع کنیم این گرفتاری ها در عرصه موضوع احزاب و در عرصه افکار عمومی و رسانه ها که افکار سیاسی و سرفصل های همچون انتخابات را تحلیل و نمایندگی می کنند وجود خواهد داشت. در این صورت موضوعی به نام انتخابات که نماد دموکراسی در کشور است و

اگر چه به تمام عیار دموکراسی نباشد، دست کم یکی از نمادهای شفاف، مهم و معنابخش دموکراسی است، دیگر شکل و شمایل درستی پیدا نخواهد کرد.

در نظریه شما نهادهای انقلاب هم زیرمجموعه روحانیت قرار می گیرند؟

وقتی که ما نهادی را به عنوان یک نهاد انقلابی مطرح می کنیم، همان لحظه که این نام را برایش می گذاریم باید این نکته را فهم کنیم که عمر کوتاهی دارد. وقتی اتفاقی رخ می دهد که اسمش، "انقلاب" می شود، نهادهایی با عنوان عوامل کارگزار برای این انقلاب شکل می گیرند و با عنوان نهادهای انقلابی به صحنه می آیند. ولی وقتی این پدیده [انقلاب] مسوری را طی می کند و تثبیت می شود، دیگر اساساً موضوع انقلاب از دستور کار اداره دولت و کشور خارج شده و تبدیل به یک کشور و یک رژیم جدید می شود که جایگزین رژیم قبل شده است. پس نهاد انقلابی عمرش تا زمانی است که مضمون انقلاب به مرحله ثبات فرسیده باشد. مثلاً سپاه پاسداران که یک عنوان انقلابی دارد امروز چون به یکی از لایه های حاکمیت تبدیل شده و یکی از نهادهایی است که باید در متن حاکمیت به صورت مداوم حیات نظامی داشته باشد، دیگر نمی تواند مفهومی به نام انقلابی گری داشته باشد. باید پذیرفت که این پدیده (نهاد انقلابی) در فرایند شکل گیری رژیم جدید تکلیفش را روشن کند یا تبدیل به یکی از نهادهای متن حکومت شود که دیگر عنوان انقلاب معنا و مفهوم ندارد یا باید موضوع سالیه به انتفای گردد. برای نمونه مگر ما پیش از این پدیده ای به نام کمیته های انقلاب

نداشتیم؟ کمیته انقلاب مظهر یک حضور کوتاه مدت برای تحقق آرمان های ابتدایی انقلاب بود که در متن یک نهاد پلیس شهری ادغام شد و موضوعاً منتفی شد و درست نقطه مقابلش هم سپاه به عنوان یک نهاد مسلح که به صورت کوتاه مدت شکل گرفت، به خاطر شرایطی که لزوماً باید در ابتدا می داشت همدا تبدیل به یک نهاد جاافتاده شد و در متن رژیم جای گرفت و جایگاه حقیقی و بلندمدت خودش را انتخاب کرد. امروز هم وقتی حوزه وظایف سپاه و ارتش را می بینید نمی توانید اینها را در عرض هم قرار دهید، بلکه باید در طول هم قرار بگیرند، وظایفشان باید در طول هم تقسیم شود و هر دو نهاد نیز باید وحدت و انسجام در وظایف و تقسیم طولی آن را بپذیرند. به طور طبیعی باید بپذیریم که اگر شما به این نهادها اصالت دادید، ولی در عرض شان اتفاق دیگری را به صورت رسمی در متن رژیم داشتید، همان جا هم دچار مشکل و تعارض خواهید شد. این نکته ای است که به لحاظ راهبردی باید روشن شود در رابطه با موضوع تجربی روحانیت هم همین ابهام وجود دارد.

اگر ما موضوع سیاست و رزی را

از وظایف ذاتی روحانیت

قلمداد کنیم

طبیعی است که

باید منطقی حزب گرایی را

در کشورمان تحت الشعاع و ذیل

عنوان عام روحانیت و

سیاست و رزی روحانی تعریف

نموده و به اقتضای منویات،

خواست و جهت گیری های

الدیشه عنصر روحانی حزب را

در کشور سامان ببخشیم

چون ما همین نکته را برای خودمان مشخص نکرده‌ایم، به تدریج پدیده‌ای را به نام حزب و متأسفانه ناقص‌الخلقه به وجود آوردیم. احزابی در عنوان و صورت، پرطمطراق و در معنا و سیرت، کم‌بینه و ناتوان که واجد تابلوهای اسمی شده‌اند، متولد شده‌اند، ولی فاقد کارکرد و مبانی شکل‌گیری یک حزب هستند. در واقع ما نتوانسته‌ایم در حوزه سیاست و روزی در ایران و تشکیل حکومت، نهادهای حزبی را به معنای واقعی کلمه شکل بدهیم. ما اگر در حوزه چپ و راست سیاسی در ایران از ارزیابی سی، چهل یا پنجاه گروه بخواهیم یک پالایش دقیق انجام بدهیم، شاید به سختی بتوانیم بیش از سه، چهار گروه را نام ببریم که اینها تا حدودی پای‌بندی خودشان را به مبانی شکل‌گیری اندیشه سیاسی در سازمان سیاسی‌شان نشان داده‌اند. اگر بخواهیم از جریانات سنتی قدیمی نام ببریم که در صحنه فعالیت‌های سیاسی حضور هم دارند، یکی مؤتلفه است به اعتباری که تاریخ چهل‌ساله دارد و توانسته مرکزیت خود را به صورت نسبتاً تاریخی دقیق حفظ کند. واجد مانیفست است که البته بعد از انقلاب اینها رنگ و بوی دقیق‌تر سیاسی گرفته و هر روز هم عمیق‌تر و معنادارتر شده و تا حدودی سعی کرده مفاهیم شکل‌گیری یک حزب را بر ارکان سازمانی خودش حاکم کند که البته تمام و کمال نیست اما تا حدودی واجد سیره و منطق تجزیه است. دیگری که می‌توانم نام ببرم مجاهدین انقلاب هستند که البته قدمت کوتاه‌تری دارند و آنها هم سعی کرده‌اند که مختصات درست یک سازمان سیاسی را برای خودشان تعریف کنند و بوی آن هم اصوار بورزند و هزینه هم بپردازند. از این دو که بگذریم، به سختی می‌توان به صورت جامع و مانع سراغ دیگران رفت.

مجمع روحانیون مبارز چگونه؟

روحانیون مبارز اساساً حزب نیستند. محفل سیاسی و روحانی‌اند. روحانیت مبارز هم درست همین وضع را دارد. آنها تابع عواطف سیاسی خودشان و تحولات موردی هستند. چیزی که برایشان حقانیت دارد و ملاک تصمیم‌گیری‌هایشان است، یک اقدام هوشمندانه و از پیش تعریف‌شده سیاست‌ورزی اصیل حزبی نیست، پدیده‌های دیگری است. به فکر جمعی پای‌بندی ندارند، بیشتر یک عنصر کاریزما را در متن خودشان می‌پذیرند و تابع سیاست‌ها و در نهایت حرف آخر کاریزما هستند. در مجمع روحانیون هم همین طور است. وقتی اتفاقی را که برای آقای کروبی رخ داد ملاحظه کنید، می‌بینید این مجمع سیاسی چقدر دچار نوسانات شد چون منتخب این مجموعه برای انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری آقای کروبی نبود و از طرف دیگر ایشان به حضور در انتخابات ریاست جمهوری پافشاری می‌کرد، وضعیت امروز به گونه‌ای رقم می‌خورد که آقای کروبی

شهرورد مهر ۱۳۸۲

اندوخته‌ها

به‌سادگی جدا می‌شود و حزب جدید تشکیل می‌دهد و آن مجموعه هم تا مرز فروپاشی پیش می‌رود و اگر نبود حضور چهره‌های هم‌عرض ایشان همچون آقای خوئینی‌ها و با آقای خاتمی به سختی می‌توانستند وضعیت گذشته خودشان را حفظ کنند، چرا که قائم به حضور فرهمندان تیم خویش‌اند و دیگران ذیل وجود آنها تعریف می‌شوند. اگر از این دو گروه که اشاره کردم بگذریم باید عرض کنم جنبه مشارکت هم یک نهاد حزبی تمام‌عیار نیست و مطابق با پرنسپ‌های سازمان‌های سیاسی مدرن شکل نگرفته و بیشتر محصول قدرت دوران آقای خاتمی بود، البته اگر برخی از گرفتاری‌ها و مشکلات خودشان را حل کنند شاید تبدیل به یک حزب معنادار بشوند. کارگزاران هم همین وضع را داشته‌اند، البته من فضل تقدم ده‌ساله‌ای برایشان قائلم. از مجموعه برآوردها و مرور گروه‌ها می‌روسم به این‌که اساساً ما نتوانسته‌ایم پدیده‌ای به نام حزب را در کشورمان معنادار و قاعده‌مند کنیم.

نهیضت آزادی هم؟

نهیضت‌آزادی در یک دوره انتقال قرار دارد که آن هم دچار نوعی تصلب تاریخی بوده است. آنها واجد یک سری ارزش‌ها و خصایص‌های تاریخی برای خودشان هستند که آن را همراه خودشان کرده‌اند. شخصیت آقایان بازرگان و دکتر سخایی در این حوزه معنای آن بوده، ولی از این دو شخصیت که بگذریم، می‌رویم سراغ نیروهای جوان‌تر که آنها در دوران بیست‌سال گذشته این قدر گرفتاری داشته‌اند که نتوانسته‌اند شکل خودشان را گسترده و ریشه‌دار کنند و توانشان را با حاکمیت به طور منطقی برقرار کنند. آنها هم دچار برخی نظریات صلب و تفسیرناپذیر و انجمادی و از جنس تبعیت‌های کاریزمایی که روحانیت هم تابع آن است هستند.

در دنیای مدرن،

**کشورهای پیشرفته برای استقرار
نظم حکومتی و برقراری پیوند
دوسویه**

**بین وظایف حاکمیت و مردم
تعاریف جاافتاده تاریخی و
روشنی دارند**

**که ما اگر خواستیم خارج از
قاعده و جنبه تعریف مستقلی
برای خودمان داشته باشیم و
می‌توانیم از این منظور نمی‌توانیم**

ارتباطی با دیگر

**نظام‌های سیاسی جهان
برقرار کنیم**

حزب عبارت‌انیت از هر نهاد سیاسی که بخواهد در قدرت وارد شود، سهم ببرد، مشارکت بکند، مجادله و مناقشه کند و قدرت را به دست بگیرد و در عین حال برای پایداری خود با قدرت حاکم تعاملی برقرار کند. این معنای حزب است و گرنه اگر غیر از این باشد، یا تبدیل به یک سازمان چریکی می‌شود که با آن برخورد نمی‌شود؛ یا با تحولات انقلابی یا کودتاگونه در جنگ و گریز قرار می‌گیرد که نوعاً مضمحل و از صحنه رقابت‌های سیاسی خارج می‌شود. آنچه ما به عنوان حزب از آن نام می‌بریم عبارت است از یک نهاد سیاست‌ورزی که از ناحیه قدرت حاکم هم به رسمیت شناخته می‌شود و در برابر تکالیفی که به عهده حزب قرار می‌گیرد حمایت‌ها، صیانت‌ها و اختیاراتی هم برای او در نظر گرفته می‌شود. از این مجموعه که خارج بشویم، من فکر نمی‌کنم اتفاق ویژه‌ای در کشور ما رخ بدهد که البته در مقام آسیب‌شناسی به همان

مخور نخستینی می‌رسید که اشاره کردم؛ مبنی بر این که روحانیت و تحزب در ایران مفهوم واقعی خودش را پیدا نکرده است. حتی اگر تاریخچه شکل‌گیری کارگزاران را مرور کنیم، تا حدود زیادی به این نکته پی می‌بریم. ابتدا می‌خواستند که کارگزاران به عنوان یک ابزار دست حکومت شکل بگیرد، ولی وقتی دیدند این پدیده‌ای که می‌خواستند دستاورد خودشان باشد، به ظاهر طرح‌های تویی هم می‌خواستند بدهد و فکر جدیدی را در کشور نمایندگی کند که بالقوه می‌تواند جای دیگران را در امر سیاست‌ورزی کنگ کند، با آن برخورد می‌شود و هزینه‌های سختی را هم می‌پردازد و به مجموعه‌ای تبدیل می‌شود که نمی‌تواند تنظیم و پایدار ادامه حیات بدهد.

نکته سوم این که در هر انتخاباتی نیازمندیم تا سازمان و راهبری اجرایی درستی وجود داشته باشد و از این بابت هم ما گرفتاری‌هایی داریم که این هم در انتخابات تأثیرگذار بوده است. در نهایت به این می‌رسیم که ساختار حقوقی انتخابات نیازمند تجدید، تغییر، تسهیل و برپایی عالمانه، آگاهانه، شرافتمندانه و منصفانه مطابق با شرایط جدید جامعه جهانی است که در هر انتخاباتی مردم از کارگزاران خودشان توقع دارند. اینها نکاتی است که در سرفصل موضوع انتخابات باید به آن پردازیم.

اگر از این کلیات عبور کنیم، تبصره‌هایی هم می‌توانیم به آن بیفزاییم از جمله این که در این انتخابات پدیده‌های نوظهوری هم از جنس برهم خوردن تعادل سیاسی جامعه از ناحیه قدرت و واژگونی مردم سیاسی مردم به جبر حاکمیت رخ نشان داده که به نظر من پیش

از آن که ما در مقام بررسی صحت و صلاحیت انتخابات اخیر باشیم، باید بتوانیم این موضوع را به صورت کاملاً دقیق و روشن بررسی کنیم و هشدار بدهیم که این پدیده نوظهور تبدیل به یک امر نهادی و تأثیرگذار نشود؛ اگر این اتفاق بیفتد، مفهوم جمهوریت نظام در آینده سیاسی ایران دیگر بلاموضوع خواهد شد؛ یعنی همان چیزی که امام هم نسبت به آن کمابیش هشدار می‌دادند.

این واژگونی مردم سیاسی مردم به جبر حاکمیت که فرمودید، پدیده جدیدی نیست؛ در انتخابات مجلس چهارم و کارگزاران رهبری رد صلاحیت‌ها آنقدر گسترده بود که بعضاً از آن به عنوان کودتای خزنده یاد کردند. کسانی رد صلاحیت شدند که تصورش هم نمی‌رفت، به گونه‌ای که حتی آقای کروبی اعتراضات شدیدی نسبت به روند رد صلاحیت‌ها داشتند. آنچه امروز شاهد آن هستیم، شاید نتیجه سکوت در مقابل آن روند باشد.

این تبارشناسی تاریخی انتخابات موضوع مهمی است که باید در دستور کار سیاست‌پویان قرار گرفته و کار سخت‌ترین و مدافعه‌جویان

توسیف از نقد شود. البته آنچه که من بدان اشاره کردم با آن چیزی که جناب‌عالی به آن توجه نموده‌اید درست است که هم‌سنگ و از یک جنس است، اما به اعتقاد من نتیجه‌ای که از آن دو درمی‌آید کاملاً متفاوت است. به بیان دیگر می‌خواهم عرض کنم آنچه که شما به آن اشاره می‌کنید در مجموعه تخلف‌ها دسته‌بندی می‌شوند، ولی ذیل پدیده‌ای، به نام واژگونی نمی‌توانیم آنها را ردیف کنیم. ما کشوری هستیم کثیرالقوم، کثیرالعقیده سیاسی و باید بپذیریم که این سرزمین مشاع متعلق به همه است. یعنی همان‌طور که عبدالله نوری حق تنفس سیاسی دارد، اکبر ناطق نوری هم حق تنفس سیاسی دارد. همان‌طور که محسن آرمین حق تنفس سیاسی دارد، لطف‌الله میثمی هم حق تنفس سیاسی دارد و تا آخر... در عرصه رقابت است که جامعه اعتماد و اطمینانش را به سمت افراد و گروه‌ها هدایت می‌کند و براساس آن اطمینان و اعتباری که مردم برای گروه‌ها قائل می‌شوند برای یک مدت محدود قدرتی را در اختیار من و شما قرار می‌دهند. در این متن جدال و چالش سیاسی تخلفاتی رخ می‌دهد که این تخلفات قابل پیگیری است و نمی‌تواند معنادار هم باشد، اما آن چیزی که در این انتخابات رخ داده از جنس تخلف نیست. اگر بتوانیم قلب را به مفهوم همه‌جانبه‌اش بر این واژه باز بکنیم، به نظر من متفاوت از آن چیزی است که شما می‌گویید. در انتخابات خبرگان یا در انتخابات مجلس نهادی تعیین شده به نام شورای نگهبان، هیئت‌های نظارت، قانوناً به اینها اختیار داده شده که صلاحیت‌ها را بررسی کنند. در این که چگونه شرایط را اجزای بکنند مورد اختلاف بنده یا شما یا فلان حزب سیاسی یا فلان نهاد

حقوقی است، ولی در هر حال شورای نگهبان می‌آید رسماً می‌گوید بله، بنده آقای لطف‌الله میثمی را رد کردم به این دلیل، دلایلی را هم نمی‌گوید، ولی اگر بپرسید، یک‌سری دلایل درون‌سازمانی برای خوشان دارند. یا فرض بفرمایید در فلان مجلس، فلان اتفاق افتاده، صدای فلان فرد در آفتاب آقای کروبی را اشاره می‌کنیم؛ چنانچه بنده مطمئنم در همین انتخابات هم اگر صلاحیت صد نفر نماینده موجود خورد تأیید واقع می‌شد، سروصدای کسی در نمی‌آمد. تمام این تخصص‌ها اگر به این ختم می‌شد که صلاحیت نمایندگان موجود را تأیید می‌کردند، سروصدایشان در نمی‌آمد. در مجلس چهارم که بنده خودم درگیر آن بودم، به عنوان مجری انتخابات، شی و چهار نفر را لیست کرده بودیم که صلاحیت اینها را تأیید کنیم که بعداً هم همین نوع شخصیت‌ها بودند. در حالی که آنها آمده بودند دست به یک قطع و قطع گسترده‌ای زده بودند؛ قطع و قطع کسانی که بلندگویی و مدافعی هم نداشتند، ولی صدای کسی هم در نمی‌آمد. اگر آن اتفاق می‌افتاد بنده، شما و آقای کروبی هم می‌گفتیم انتخابات خوبی بود. در حالی که در متن شما ممکن بود یک جریان تخلف‌آمیز

باید بپذیریم که

باید تئوری سیاست‌ورزی

روحانیت را برای کشور

اصل قرار دهیم

یا سیاست‌ورزی از آن حزب را

مبنا قرار دهیم.

این تناقض‌ها، درگیری‌ها و

گرفتاری‌های عمده امروز ما،

از این است که

این پارادوکس را برای خودمان

حل نکرده‌ایم

تجدید نظر ۱۳۸۲

بازار ایران

دیگری رخ دهد. در این داستان که بازش خواهم کرد موضوع متفاوت است. در این انتخابات ما میدان را برای گروه‌های چپ و راست سیاسی و همه گروه‌های اقماری‌شان باز کردیم تا ببینند و رقابت کنند و قدرت را بنا به ظرفیت تبلیغاتی و ظرفیت رقابتی خودشان به دست گیرند. اینجا چه اتفاقی افتاد؟ اتفاق این بود که آمدند یک اندیشه چپ سیاسی را، چپ اصلاحات را به طور کلی از عرصه رقابت حذف کردند. دوم، آمدند گروه راست سنتی و راست مدرن را هم به شکل‌های دیگری از عرصه سیاست‌ورزی حذف کردند. گروه‌هایی که واجد خاستگاه سیاسی - اجتماعی هستند. اینها را از عرصه رقابت، تبلیغات و یک منازعه شرافتمندانه بازداشته‌اند و آمده‌اند یک مجموعه حقیر رادیکال افراطی تند را آورده‌اند و با اقدامات سازمان‌یافته و حمایت سازمانی که واجد کارآمدی و نفوذ گسترده سراسری است این را به عنوان بستر حامل این نظریه رادیکال فعال کرده و صاحبان اصلی صحنه رقابت انتخاباتی را که ذاتاً متعلق به دو گروه سیاسی چپ و راست به مفهوم عام کلمه بود، از میدان خارج کردند و عناصری که بدون پشتوانه و خاستگاه سیاسی بودند و یا حداقل حق را در این عرصه داشتند به قدرت رساندند. یک واژگونی اینجا صورت گرفت؛ به این معنا که شما وقتی در مقام تحلیل آمار برمی‌آید، چپ و راست سیاسی ظرفیت مخاطب‌پذیری‌شان در حوزه انتخابات جداگانه ۲۵ تا ۲۰ درصد است. چپ و راست سیاسی با سهم ۱۵ و ۲۰ درصد که به تناسب زمان، متغیر است می‌آید از ظرفیت عناصری که می‌خواهند در یک انتخابات شرکت کنند به گزینش طرفدار دست می‌زنند و رأی آنها را همراه خودش می‌کند. رأی که آگاهانه صورت می‌گیرد. یک ظرفیت ۶۵ - ۶۰ درصدی هم داریم که رأی انبوه و توده‌ای ملت را تشکیل می‌دهد که اینها بنا به اقتضای روزگار یا از زاویه برخوردگی یا از سربارزه با قدرت حاکم یا از موضع دفع ضرر مقدر و یا از هر موضعی که خودشان تشخیص می‌دهند، از موضع تهدید، تطمیع و یا ترس به یکی از این نظریه‌ها اتکا می‌کنند و رأی خودش را به نفع یکی از این دو گروه به صندوق می‌ریزند. در دوران آقای هاشمی به نفع او این‌گونه وارد می‌شوند. رأی ۱۲.۱۵ میلیونی می‌دهد و در سال ۶۸ بعد از رحلت امام و در سال ۷۶ به نفع آقای خاتمی این‌گونه ظاهر می‌شود. در دوران مجلس چهارم یا پنجم هم به نفع جناح راست می‌آید این کار را می‌کنند. در این انتخابات این دو گروه اصیل که در متن انتخابات می‌خواستند با یکدیگر رقابت کنند و هیچ‌گاه هم در هم ادغام‌پذیر نبودند (براساس همان تئوری اول که دو امر اصیل در هم ادغام‌پذیر نیستند) این دو گروه با اعمال زور و دنگ‌ها نوعی فتنه و بازیگری خاص مظلومانه از صحنه خارج می‌شوند. یک مجموعه افراطی

شهرتور مهر ۱۳۷۸
اعزاز ارکان ۱۶

رادیکال تند که فاقد خاستگاه اجتماعی و سیاسی وسیع است، توسط یک سازمان و تحرک گسترده تخلف از آن ظرفیت ۶۵ درصدی نیروهای انبوه به آرایش جدید طرفدار دست پیدا می‌کنند. هر چند ماهیت تحلیل شما را بپذیریم، اما اگر این تحلیل بخواهد جایگاه خودش را در جامعه بپاید، باید استدلال داشته باشد. شما می‌گویید که جریان پیروز خاستگاه واقعی اجتماعی ندارد، اما آنها مدعی هستند که شرایط رقابت برای همه جریان‌ها یکسان بوده است. اینجا است که باید مشخص شود چرا مردم به این جریان رأی دادند؟ ماهیت این رأی - آن طور که شما می‌گویید - تشکیلاتی بود یا طبقاتی یا مذهبی؟

ما هیچ وقت انتخاباتی را در ظرفیت ۳۵ درصدی واجدین شرایط در کشورمان رقم نزدیم. انتخابات نوعاً بالای ۵۰ درصد بوده، ۶۰ و ۷۰ درصد بوده است. این نشان می‌دهد اگر تحلیل اولیه بنده را پذیرفته باشید که ظرفیت مخاطب‌پذیری چپ و راست در کشورمان بیش از ۳۵.۲۰ درصد نیست و اگر مشارکت در رأی دهی در حد ۷۵ و ۷۰ - ۶۰ درصدی باشد این نشان می‌دهد که ما به تفاوت ۳۰.۳۵ درصد تا ۶۰.۷۰ درصد از جایی تأمین شده است. این نیروهای این مخاطبان از همان حوزه خاکستری توده انبوه انتخاب شده‌اند؛ از آن حوزه‌ای که چسبندگی سیاسی و وابستگی سیاسی به چپ و راستشان بسیار کم و در حد اغماض است. اینها نیروهای آزادی هستند که به اقتضای زمان و نوع انتخابات و چگونگی واکنش‌های اجتماعی رأی‌شان باید به یک سمتی برود. آنچه که من اینجا ادعا می‌کنم این است که این دو گروه اصیل سیاسی به لحاظ تاریخی،

تشکیلاتی و حق مشروع سیاسی خودشان در این صحنه حضور دارند. آنها حق دارند از این ظرفیت مشاع ۶۵ درصدی نیرو برگزینند یا با انتخاب یا با تبلیغات؛ حتی تبلیغات آرمانگرایانه مثل موضوع تبلیغاتی آقای کروبی. وعده ۵۰ هزار تومان وعده تطمیع یا واقع‌گرایانه، ولی براساس ترمینولوژی سیاسی، اجتماعی و حقوقی حاکم در انتخابات که ما داریم، این عیب تلقی نمی‌شود. ما جامعه توسعه‌نا یافته‌ای هستیم که به رقابتی انتخاباتی اجازه داده می‌شود این‌گونه سخن بگویند و مردم هم به دلیل فقر سیاسی تبعیت و تمکین بکنند. حتی ما این را اشکال نمی‌گیریم. چرا؟ چون این نیروی سیاسی حق دارد با ابزاری که خودش طراحی می‌کند یا در اختیار دارد بپاید از این ظرفیت مشترک ۶۵ درصدی نیرو برگزیند و طرفدار پیدا کند. چپ حق دارد این کار را بکند، راست هم حق دارد این کار را بکند. یعنی من در کشور توسعه‌نا یافته خود ایرانی نمی‌بینم که مثلاً آبادگران یا ایشارگران - که حزینند - بپایند یا تهدید یا تحسب از این حوزه ظرفیت خاکستری، آدم جمع کنند. تهدیدش را هم عیب نمی‌دانید؟

نهاد انقلابی

عمرش تا زمانی است که مضمون انقلاب به مرحله نیاخت نرسیده باشد.

مثلاً سپاه پاسداران که یک عنوان انقلابی دارد امروز چون به یکی از لایه‌های حاکمیت تبدیل شده و یکی از نهادهایی است که باید در متن حاکمیت به صورت مداوم حیات نظامی داشته باشد.

دیگر نمی‌تواند مفهومی به نام انقلابی‌گری داشته باشد

در چارچوب استانداردهای جهانی عیب است. ولی با توجه به عقب ماندگی سیاسی که ما داریم عیب نیست. غذادادن فلان آقادر روستا برای گرفتن رای در انتخابات مجلس یا کدام استانداردهای سیاسی توسعه یافته سازگار است؟ طرف یک پرس غذا می خورد یک رای می دهد. قیمت رایش هزار تومان است یا طرف کنی توسعه یافته تر است. فوفی به او می دهند، با آن قول، کاندیدا هزار رای می آورد. یا می روند در منطقه عرب زبان یا بلوچ نشین یا کردستان، رئیس قبیله را می بینند، رای کل جامعه بلوچ و کرد و عرب را به نفع خودشان جمع می کنند. این در نظام دموکراتیک توسعه یافته یک مشکل اجتماعی است، اما در جامعه ما اینها غلط های سیاسی مشهوری است که به صورت متداوله دارد عمل می شود. ما حتی در اینها هم ایرادی نمی بینیم. ما می گوئیم نمی شود نتیجه منطقی چهارصد نظرسنجی درست و عالمانه و کارشناسانه را که پیش از انتخابات در این کشور انجام شده زیر پا بگذاریم و بگوئیم برخلاف آن نتایج، معجزه ای رخ داده است! نمی تواند رقیب ۱/۷ درصدی ناگهان تبدیل به ۱۷ میلیون رای بشود. چه اتفاقی افتاده است؟ به همین لحاظ باید فکر کنیم یا در این ظرفیت خاکستری معجزه ای رخ داده که ناگهان برخلاف همه مبانی علمی کارشناسی نظرسنجی ها، همه از حسن و حسین و تقی و تقی بگریزند، رفته اند ذیل یک شخصیت تقریباً ناشناسی رای داده اند، یا این که معجزه دیگری اتفاق افتاده - که بنده به چنین معجزه ای اعتقاد دارم - که سازمان نیرومندی آمده بر اساس تأثیرگذاری های گام به گام، پنهان به پله، منطقه به منطقه و محله به محله یک رای یک رای برای هدف تعریف شده خویش سروسامان داده است.

جریان پیروزی یک ترند طبقاتی هم داشت که بیرون از تشکیلات هم موج ایجاد می کرد. حتی در روستاهایی که تشکیلاتی سازمان یافته به نفع این جریان وجود نداشت، شعار فقیر در برابر غنی و کوخ در برابر کاخ را می دادند. اینها رفته بودند در منطقه ای از اصفهان، گفته بودند این خانه های قوی کبریتی چیست که شما در آن زندگی می کنید؟ مسئولان ویلا دارند. یا مثلاً می گویند تو در برابر کهنه غیر آخوند در برابر آخوند، اینها حرف های جدیدی در مرحله انتخابات بود که توسط آدم های جدید در برابر کهنه کارها اظهار شد. مضمون تبلیغات نهایی آنها این بود که احمدی نژاد نه دزد است نه روحانی، این شعارهای طبقاتی هم بود که فراتر از اراده تشکیلاتی بود. در مداوند، خانمی به دوستان کوهنوردی ما گفته بود همه امانی ده ما به احمدی نژاد رای داده اند، ولی من از نوع لباس نمایان من فهمم که شما به هاشمی رای داده اید. نظر شما در مورد این تاکتیک

چیست؟ روان شناختی اجتماعی می گوید ۷۰ درصد مردم زیر خط فقر هستند و کسی آمده شعاری دلقه که مردم به هدایت رای بدهند. آیا مصداق این شعار آقای احمدی نژاد بود.

بله، این شعارها تأثیر بسیار محدود خودش را دارد اما نه عنصری که نمایندگی و تبلیغ این فکر را می کرده، جامعیت و کاربزمای لازم را داشته که این شعار را بر زبان و کلام خودش تا سویدای قلب مستضعفین و تا متن رویتاهای عقب مانده ما نفوذ بدهد و نه این که به لحاظ زمانی و محدودیت ها فرصت این کار را داشته است، اگر پدیده ای به نام خائمی بر اساس همین نوع شعارها و یا شعارهای مدرن تری توانست، جامعه خاکستری را در حوزه نفوذ خود قرار دهد، حداقل آنچنان فرصتی داشت که ظرف چهار، پنج ماه فضای انتخابات کشور را به نفع خودش سامان بدهد، این با حرکتی که احتمالاً پنج تا ده تا سخنرانی در کل کشور شده باشد متفاوت است، آن هم در مراکز استان ها که توکار پتانسیل فکری بالاتری برخوردارند. ظرف مدت ده روز نمی تواند اتفاقی رخ بدهد. به طور می شود ظرف مدت ده روز درحالی که در کنار رقیب پیروز رقیبان درون سازمانی دیگری هم مثل محسن رضایی، لاریجانی و قالیباف حضور داشتند، این اتفاق صورت گرفته باشد؟ آن طور که من می فهمم، علاوه بر این که مستنداً تحلیل می کنیم خوب شناخته انتخابات به صورت دو مرحله ای رخ داده، انتخابات مرحله اول باید با انتخابات مرحله دوم که کمتر از شش روز فاصله بینشان بوده هم سنتی و هم سنتی داشته باشد. شما اگر آرای را که به هفت نفر از کاندیداها داده شد دست می کشید و بعد بخواهید سهم هر کدام از این دو نفری را که به مرحله دوم راه یافتند از ظرفیت مشترک پنج نفر دیگر اختصاص بدهید، قطعاً این اتفاق نمی افتد. من خودم یک تحلیل آماری کردم و در حاشیه موضوعات انتخابات هم به آقای هاشمی گفته بودم که شما حداکثر ۱۲ میلیون رای می آورید و پیروز می شوید و آقای احمدی نژاد هم چیزی حدود ۸ تا ۹ میلیون رای می آورد و از پیروزی بازمی ماند. این اتفاق که رای جداگتری ده میلیونی تا هفده میلیون افزایش باید، محل سوال است و باید بررسی بشود که این مسئله ساده ای نبوده، مگر این که ما بخواهیم به این نکته هاشمی کنیم که الا و لابد فقط شعار عدالت خواهی یکی از این کاندیداها باعث شده که جامعه محروم ایران را به یک حرکت و واکنش سریع و تعیین کننده وادارد و ناگهان همه بدی های رژیم و نظام را در قامت هاشمی ببینند و همه خوبی ها را در وجود رقیب.

نظرخواهی ما - که می گوئید علمی هم بوده - می گفتند آقای هاشمی ۲۶ درصد واجدین شرایط را به خودش اختصاص می دهد، ولی "نه" به هاشمی هم پیش از ۲۶ درصد بوده است. در دور دوم، در نظرخواهی جهاد

اگر در حوزه چپ و راست سیاسی در ایران از ارزیابی سی، چهل یا پنجاه گروه بخواهیم یک پالایش دقیق انجام بدهیم، شاید به سختی بتوانیم بیش از سه، چهار گروه را نام ببریم که اینها تا حدودی پای بندی خودشان را به مبانی شکل گیری اندیشه سیاسی در سازمان سیاسی شان نشان داده اند

نظرخواهی
۱۵

دانشگاهی - که می گفتند قابل اطمینان هم بوده - چنین ارزیابی شده بود که ۷۰ درصد آرای گروهی به طرف احمدی نژاد می رود و در عمل دیدیم که ۹۰ درصد رفت. این تحلیل را هم نمی شود نادیده گرفت که کار حامدانه این بوده که احمدی نژاد را در برابر هاشمی قرار بدهند که آرای قاطع "نه" به هاشمی به اضافه ۹۰ درصد آرای گروهی به طرف احمدی نژاد برود و آن طور که آقای گروهی گفتند گویا این را می دانستند.

آن جدولی که می گفت هاشمی رفسنجانی ۲۵ تا ۳۰ درصد رأی مثبت دارد، یک ستون هم در کنارش داشت که می گفت ۳۷ درصد رأی منفی یعنی "نه" به هاشمی.

در همان جدول هم هست که رأی مثبت احمدی نژاد ۱/۷ درصد بوده و رأی "نه" به احمدی نژاد هم ۷۰ درصد. شما همان جدول را در آخرین برآورد ببینید، کسانی که به آقای هاشمی "آری" گفتند از همه بیشتر بودند و آنهایی که به هاشمی "نه" گفتند، اتفاقاً از همه کمتر بودند. یعنی آرای منفی همه رقبای دیگر در آخرین نتایج و نظرسنجی ما از ۴۷ درصد آرای منفی هاشمی بالاتر بوده است. مگر که نیامدیم در برابر هاشمی یک موجود مقدس را از آسمان وارد کنیم که تمام آرای "نه" هاشمی را متفاوت بکند. رأی "نه" به خود احمدی نژاد یا لاریجانی و قالیباف هم در همین مدل کارکرد خودش را نشان می دهد. ارزیابی خود من هم این بود که بالای ۶۰ درصد یعنی حدود ۳ میلیون رأی آقای گروهی می رود به سمت رقیب آقای هاشمی و در همین جدول درمی آید که آقای قالیباف هم ۵۰ درصد رأی اش، از ظرفیت اجتماعی آرای هاشمی بوده و ۵۰ درصد رأی خود قالیباف بوده است. آقای لاریجانی هم ۷۰ درصدش به سوی رأی آقای احمدی نژاد بوده و ۳۰ درصدش از سید رأی آقای هاشمی بوده است. نیروهایی بودند که عنصر منتخب خودشان لاریجانی و قالیباف بوده و در مرحله بعد که این دونفر راه نیافتند. دو نفر دیگر بودند که جهت گیری هایشان مشخص بوده، خاستگاه سیاسی، طبقاتی و اجتماعی شان مشخص بوده است. به همین لحاظ این موضوع نمی تواند اتفاق بیفتد که هاشمی رفسنجانی بشود جمع رأی خودش به اضافه آقای معین و رأی گروهی تمام عیار، رأی ولایتی تمام عیار، رأی مهرعلیزاده تمام عیار، رأی قالیباف تمام عیار صد درصد برود در سید آقای احمدی نژاد قرار بگیرد و ۱۷ میلیون بشود.

ضمن این که عقل و منطق حکم می کند که هیچ گاه سقف رأی دهی در مرحله دوم انتخابات نمی تواند از ظرفیت ۸۰ درصد مرحله اول تجاوز کند. چطور ممکن است همان صد درصدی که در انتخابات با ۲۸ میلیون آمده اند در مرحله دومش هم با ۳٪ کاهش بیابند؟ اینها سوال هایی است که باید پاسخ داده بشود. همه اینها قابل استناد است که چه اتفاقی افتاده است. قبل از این که ما پدیده تخلف را در روز برگزاری بررسی بکنیم، باید

به پدیده های نوظهور قبل از برگزاری انتخابات توجه کنیم، آن را مورد مطالعه، مذاکره، تحلیل و مواخذه قرار داده و روی آن حساسیت نشان بدهیم؟ ۳۰۰ نقطه به عنوان حوزه های انتخابیه داشتیم؛ در اکثریت حوزه های انتخابیه می بینیم هنگامی که مشارکت کم است رأی هاشمی بالاست و اتفاقاً وقتی که دقت کنیم می بینیم مناطقی که مشارکت مردم کم بوده نوعاً محیط شهری است، آنجا چون محیط شهری است، انتخابشان با فطرت سیاسی شان سازگارتر است، یعنی در یک محیط شهری طرف به فرد مورد نظر خودش می خواسته با مطالعه رأی بدهد و هاشمی را انتخاب کرده است. بعد مناطقی را می بینیم که مشارکت بالاست و در آنجا رأی هاشمی کم است و متغیلاً احمدی نژاد بالاست. دو نقطه استثنا داریم که تهران و اصفهان است. این دو تحلیل خاص خودش را دارد و خیلی هم پیچیده نیست. در اصفهان راست رادیکال و موضوع سازمان یافته ای که از آن نام می بریم طراحی وحشتناک و عجیبی کرده بود که در اعتراض رقبای انتخاباتی هم بدان اشاره شده و می دانید. در مورد آقای هاشمی در اصفهان هم آقای طاهری، هم آقای مظاهری و هم آقای طباطبایی، امام جمعه هر سه نحله فکری هم عقیده بودند. تمامی ارکان سنتی چپ و راست در اصفهان به هاشمی رأی داده اند و بقیه به سمت احمدی نژاد رفته اند. در تهران هم نوع ریخت و پاش هایی که از موضع مدیریتی و از بودجه شهرداری صورت گرفته و جامعه را این گونه طبقاتی کرده، بویژه در اقشار محروم مثل معلم ها، هیئت های مذهبی و مساجد، فضایی این گونه را به نفع منشا این پرداخت ها رقم زده بوده ولی نسبت به نقاط دیگر تحلیل بگونه ای است که بیشتر گفتیم.

به مراحل انتخابات پایان یافته و الان هم همگان به نتایج آن تمکین کرده ایم و به هر دلیلی هم کسانی که حقتان تضییع شده سکوت کرده اند و از همه مهم تر آقای هاشمی رفسنجانی است. آنها در مقام طرح شکایت در دستگاه قضایی و ارائه استنادی مبتنی بر تخلف که اجنبان در این انتخابات تخلفی صورت گرفته نیستند؛ با این که اگر تخلفات احتمالی مرحله اول بررسی شود، چه بسا نتایج انتخابات به هم می خورد. اما در مرحله دوم شما اگر ده هزار صندوق را هم باطل کنید، نتیجه انتخابات تغییری نخواهد کرد. اما باید دانسته شود از منظر تحلیل سیاسی و تحلیل حضور طبقات و لایه های اجتماعی که در انتخابات مشارکت می کنند به صورت جدی تردید وجود دارد حقیقتاً نمی شود کمتر از ده روز، یک هفته و حتی از روز دوشنبه قبل از انتخابات، مرحله اول جمع بندی سیاسی جماعتی عوض شود و نسخه دیگری حادث شود. من می خواهم این نکته را هشدار بدهم و تحلیل کنم که اگر قرار بر این باشد که یک حرکت سازمان یافته از طریق ده ها هزار پایگاه

روحانیون مبارز اساساً حزب نیستند.

محلل سیاسی و روحانی اند.
روحانیت مبارز هم درست همین وضع را دارد. آنها تابع عواطف سیاسی خودشان و تحولات موردی هستند

تجزیه و تحلیل

لاریجانی

به این شکل که آقای هاشمی رفسنجانی و آقای کروبی در نامه هایی به هشدار و تنبیه دادند در انتخابات مداخله کند، نوعی حرکت غیرقانونی خطرناک را پایه ریزی کرده است. ما ۵۲ هزار روستا داریم که بالای ۳۷ هزار روستا فعال است، جمعیت بالای ۵۲ خانوار در آن هست و حداقل در هر روستا یک پایگاه وجود دارد؛ در همین تهران بیش از ۳ هزار پایگاه داریم. هر مسجد یک پایگاه دارد؛ یا داشتن ۸ میلیون عضو همرواسته و یک و نیم میلیون عضو وابسته مستقیم، من می خواهم این هشدار را اعلام کنم که از یکسو برخلاف مبنای حقوقی انتخابات هیچ سازمان و نیروی مسلح نظامی و شبه نظامی حق دخالت در انتخابات را ندارد و از سوی دیگر بر پایه آموزه های امام که نیروهای مسلح را از دخالت ها و مشارکت های سازمانی ر جانبداران با رداشته و به لحاظ حرفی این را هم بپذیریم که یک سازمانی که از بیت المال ارتزاق کرده، حق ندارد به نفع کسی در یک انتخابات به صورت سازمانی وارد بشود و اگر این نکته را نیز به لحاظ جهانی بپذیریم که نوعاً نهادهای نظامی از حوزه تأثیرگذاری در فرایند تصمیمات سیاسی بزرگ پرهیز داده می شوند؛ چرا که اگر این اتفاق بیفتد متعلق کودتا محتمل الوقوع نیست. اگر همه این مباحث عقلی، نقلی، تاریخی و حکومتی را قبول داشته باشیم، این را بپذیریم که هشدار بزرگ باید تلقی کنیم که اگر از این به بعد فرار بر این باشد که یک تشکیلات ملنی با داشتن ۷۰ هزار پایگاه بخواهد در هر انتخاباتی به نفع منتخب مورد نظر خودش نقشی ایفا کند، ضحکناکه باید بپذیریم که دیگر هیچ جمع سیاسی چه چپ و چه راست که واحد خاستگاه سیاسی - اجتماعی باشد الزاماً از این به بعد نمی توانند در یک رقابت تنگاتنگ مشروع و مؤثر حضور پیدا بکنند و عملاً هیچ خاصیتی بر سیاست ورزی آنها مترتب نخواهد بود و باید بپذیریم که قوام حاکمیت که ذیل نام جمهوریت در کوره داغ رقابت های خوبی و فعالیت سازمان های سیاسی به صورت مشروع

در کشور تحکیم می شود نخواهیم داشت و این مقوله از سر فصل سیاست ورزی در کشور ما حذف خواهد شد. در این صورت هر چیزی که یک سازمان نظامی و فرماندهان ارشد آن می پسندد، آن محقق می شود.

به نظر می رسد بزرگترین زبانی که در این انتخابات گریبانگیر سپاه و بسیج - به عنوان نهادهایی برای دفاع از انقلاب، استقلال و تمامیت ارضی ایران - شد این بود که در اثر برخی عملکردهای ناشایست، نوع نگاه به این نهادها تغییر یافت و این ضایعه بزرگی است که مملکت دچار آن شده است. به هر حال اینها مدعی هستند که قانون اساسی جایگاهی برای سپاه تعیین کرده و آن این که سپاه حافظ انقلاب است. اینها می گویند که ما شهید دادیم و مملکت را نجات دادیم، اگر ما نبودیم چهار استان کشور از دست رفته بود و باید نفت را از صدام می خریدیم و...، مثل ژنرال های ترکیه که مدعی حفظ ترکیه

نوبین و کمالیزم هستند.

از سوی دیگر ادها می شد که مثلاً با آمدن آقای نمین دوم قرارداد دیگری برپا می شود و هشت صای دیگر بدبخت می شویم، مطبوعات امریکا هم از بعضی کالبدیها حمایت کرده اند، لذا احساس خطر و فضای جنگی جدی است. با این تحلیل و تفسیر از فضای جامعه و منطقه از یک سو و تعریف جایگاه خود در قانون اساسی از سوی دیگر، طبیعی بود که وارد عمل شوند و آقای ذوالقدر رسماً پذیرفت که باید پیچیده و چند لایه عمل می شد. نظر شما در مورد این تبیین چیست؟

حتی اگر مفروض بگیریم همین نکته را که حفاظت از انقلاب از وظایف سپاه است، این وظیفه در شرایط اضطرار معنا و مفهوم می یابد. در یک فضای غیرآرام و یا فقدان یک ثبات بلندمدت این مسئولیت به عهده یک ارگان انقلابی گذاشته شده است. وقتی یک رژیم ثبات پیدا می کند، دیگر نمی تواند منطقه الفراغ هایی را برای دخالت دستگاه هایی که مستقل از پاسخگویی در نظام حرفی قدرت کشور هستند به صورت تمام عیار تعریف کند. اگر گفتیم که می خواهیم انقلاب را حفظ کنیم، از رساندن نان به فلاں پهلون را شامل می شود تا مبارزه با دشمن خارجی و درگیری در مرزهای همسایگان مهاجم با یک عنوان کلی که ما حافظ انقلابیم که نمی توانیم انجام هر اقدامی را مبنای تصمیم قرار بدهیم. امروز مگر می توانید با قانون اساسی که به صورت کلی تدوین شده و باید واحد قوانین عادی، آیین نامه ها و بخشنامه های ویژه خودش باشد بنا به تشخیص مجری با برداشت از قانون اساسی کاری را عملیاتی کنید؟ مگر امروز آقایان حقوقدان به شما اجازه می دهند که مبنای عمل دولت، قانون اساسی قرار گیرد؟ می گویند قانون اساسی قانون مادر است، قانون مادر ملاک عمل مجریان نیست. این قانون مادر باید در طرف های قوانین عادی مجلس قانونگزاری ریخته شود تا شما بتوانید آن را در جامعه عملیاتی کنید. شما وقتی که یک برق ۶۰ کیلوواتی دارید این را که به چراغ ۱۰۰ واتی خودتان وصل نمی کنید ترانسفورماتور می گذارید سر راه تا این را تبدیل کند، در حدی که به دست من و شما می مصرف کننده برسد. اگر ما چراغ ۶۰ وات خودمان را به شبکه اصلی وصل کردیم، در جا منبهر می شود. بگم سازمان نظامی را وصل کنید به یک عنوان کلی حقوقی در قانون، معلوم است که نتیجه چه می شود، اصطلاح کارکرد دولت و نظام را به همراه دارد.

از سال ۱۳۶۸ به بعد فرماندهان و قائم مقامان سپاه بسیج و برخی مسئولان تصریح کرده اند که سپاه حافظ انقلاب است و اگر انقلاب منحرف بشود، وارد عمل می شوند. کدام یک از مسئولان سیاستمدار ارشد کشور آمدند گفتند که این انتخابات با این متکبر می که به صورت سنتی و به شکل تاریخی اش دارد برپا می شود انحراف است که سپاه باید

حزب عبارت است از هر نهاد سیاسی که بخواهد در قدرت وارد شود، سهم ببرد، مشارکت بکند، مجادله و مناقشه کند و قدرت را به دست بگیرد و در عین حال برای پایداری خود با قدرت حاکم تعاملی برقرار کند

شهرت و شهر

نقد و نظر

به صحبت های آقای هاشمی که ۲۷ سال از ارکان نظام بوده است باید توجه کرد که سه بار می گوید هدایت سازمان یافته آرا و یک بار هم می گوید تخریب های کوه شکن. آقای کروبی نیز ۲۷ سال همواره از شخصیت های مطرح نظام بوده و قبل از انقلاب هم از واجدین انقلاب بود. اینها که این چیزها را بگویند مشروعیت انتخابات کم رنگ می شود.

فرض کنیم که فرمایش شما درست باشد که تحلیل ما، آقای هاشمی و شما به یک نقطه رسید، با این تفاوت که بر فرض آقای براساس یک نتیجه گیری شخصی یا سازمانی یا هماهنگ شده با بخشی از سیستم مدعی شود که وظیفه سیاسی حضور در انتخابات حق ما بوده، انجام تکلیف حقی بوده و ما هم خیلی خوشحالیم، ولی کل بدنه نظام و سیستم سیاسی کشور نسبت به این قضیه واکنش و حساسیت دارد و آن را دخالت نامشروع می داند. این چیزی است که الان جدال بین حوزه سیاست و قدرت هم هست، ما نمی توانیم به اعتبار یک بند در قانون اساسی تفسیر به رای کنیم و خودسرانه یک سازمان ملی را دخالت دهیم آن هم برخلاف عنوان صریح قانونی. انتخاباتی که مقبول ترین و پرمزمنندترین صاحب حق آن هاشمی رفسنجانی، علیرغم تخلفات سازمان یافته و هدایت شده در برابر نتیجه اش بنا به ملاحظاتی تمکین کرد. ما فرض می کنیم آقای هم براساس تفسیر به رای خودش حق گفته باشد. اصلاً فرض کنیم که همه مقامات مسئول در این سلسله مراتب که شما نام بردید نسبت به نوع دخالت های غیرمجاز و غیرمشروع هم مهر صحت بگذارند و بپذیرند، ما می گوئیم چه کسی گفته کشوری که مرحله تغییر نظام سیاسی و در سال ۵۷ پشت سر گذرانده، کنترل جریان اپوزیسیون و مخالف را از سر گذرانده و تبدیل به یک نظام باثبات شده و الان تحت این نام جهان معاصرو قدرت های بزرگ کشور را به

رسمیت می شناسند و با او مذاکره می کنند و در آن امنیت برقرار شده، نهادی فرضاً بیايد تحرکاتی را سازمان دهد و با این اقدامات کشور و نظام را به ۲۵ سال قبل بازگرداند؟

این استدلال سیاسی محکمی است. در شرایطی که حتی یک شرکت کارشناسی انگلیسی که نهاد های بین المللی قبولش دارند، می گوید ایران امن ترین، نزدیک ترین و اقتصادی ترین کشور برای عبور خط لوله ترانزیت است. بنابراین کسی حق ندارد بگوید اینجا بی ثبات است و برای حفظ انقلاب باید پیچیده و چند لایه عمل کرد.

ما نگرانیم و هشدار هم داده ایم؛ در حالی که دیگر کشورها دارند به سوی نهادینه سازی رفتارها، منش ها و اقدامات سیاسی خود می روند و گروه هایشان را سامان می دهند و حتی مخالفانشان را به رسمیت می شناسند، اگر فردای چنین روزی نیروهای مسلح قرائشان را بر این گذاشتند که دخالت ناصواب

کنند و این دخالت هم به ذائقه آنان خوش آمد، با توجه به اقتدار و تسلطی که دارند انتخابات را هم با وجود ظرفیتی که دارند به مقتضای خوشایند خود عملیاتی می کنند. نتیجه آن این است که انهدام ساختار سیاسی کشور را به بار می نشاند. این است که ما به این جمع بندی رسیده ایم که دخالت های سازمان یافته و هدایت شده از این نوع، جمهوریت نظام را بلا موضوع می کند و ملت از دستور کار حکومت و نظام سیاسی خارج می شود و مردم هم بی اعتماد می شوند و دیگر در چنین انتخاباتی مشارکت نخواهند کرد.

تا اینجای بحث بیشتر به عملکرد جریان پیروز در انتخابات پرداخته شد. حال به این موضوع بپردازیم که چرا اصلاح طلبان - اگر آقای هاشمی را هم در این طیف ارزیابی می کنید - نتوانستند آرای مردم را به دست بیاورند؟ به نظر می رسد همان قدر که هشدار شما نسبت به آن سوی قضیه جدی است، این سوی قضیه هم جدی باشد. اگر رای و گرایش مردم به سوی اصلاح طلبان چشمگیر بود، قطعاً رفتارهایی که از آنها سخن گفتید، نمی توانست حرف آخر را بزند و اکنون نتیجه متفاوت بود؛ مگر یک با یک عمل نظامی، گسل های درون اصلاح طلبان چه بود که نتوانستند به اجماع برسند و مردم را جذب کنند؟

حدود ۸ ماه قبل از برگزاری انتخابات بارها با دوست عزیز سعید حجازیان صحبت هایی داشتم. براساس همین تئوری حاکمیت دوگانه که ایشان طراحی بود بارها نشسته ام و با او استدلال کردم و توضیح دادم که این فرایندی که شما به لحاظ تئوریک دنبال می کنید تنها و تنها مصداقش هاشمی رفسنجانی است، چرا نمی آید روی چنین مصداقی اجماع کنید؟ بنده مطمئنم آنچه که اتفاق افتاد محصول روح تنرد و جدایی طلبی و غیر واقع بینی سیاسی بود. حداقل در بحث آسیب شناسی داخلی اصلاح طلب ها باید این

مسئله به بحث گذاشته شود. در اثر همین غرور و عدم واقع بینی این اتفاق در انتخابات دومین شورای شهر هم افتاد. مطمئنم اگر با اتحاد و اتفاق روی یک فرد اقدام کرده بودیم به نتیجه دلخواه می رسیدیم. من حتی گفتم آقای دکتر نجفی را کاندیدا کنیم، اما آنها نپذیرفتند. آمدند از یک شخصیت محترم، ولی فاقد نفوذ به صورت سازمانی چهار میلیون رای جمع کردند. اگر می آمدند روی شخصیت دیگری که قابل ارائه و طرح بهتری بود موافقت و حمایت می کردند حتماً جنبه اصلاحات به نتیجه بهتری می رسید. اگر اصلاح طلبان اجماع می کردند اینها جرأت نمی کردند خواسته خود را عملیاتی کنند. البته این نکته را هم باید توجه کرد که ما به لحاظ سازماندهی ضعیف بودیم. چه کسی در جنبه اصلاحات سازماندهی نیرومند داشت؟ رقیب سیاسی ما هم تشکیلاتش مثل خود ما بود. آنها هم به لحاظ نفوذ منطقه ای و محلی، با اصلاح طلبان

در همین انتخابات هم

اگر صلاحیت صد نفر نماینده موجود مورد تأیید واقع می شد،

سروصدای کسی در نمی آمد.

تمام این تعصن ها اگر به این

ختم می شد که صلاحیت

نمایندگان موجود را

تأیید می کردند،

سروصدایشان در نمی آمد

تئوری حاکمیت دوگانه

تفاوتی احساس نمی‌کردند. آن چیزی که در قضیه آقای احمدی نژاد عمل کرد مقوله دیگری بود. رأی سازمانی هدایت شده ربطی به تشکیلات راست نداشت. اما در هر حال علیرغم همه این محدودیت‌ها اگر ما مقداری به خودمان توجه می‌کردیم و آسیب‌ها و معضلاتمان را از سر راه برمی‌داشتیم و مقداری تسامح بیشتری در جبهه متحد به خرج می‌دادیم، قطعاً می‌توانستیم مؤلفیت مطلوب‌تری را داشته باشیم.

درباره آقای هاشمی سوال‌های جدی مطرح بود که به آنها پاسخ داده نشد. آقای هاشمی هم همیشه از موضع بالا برخورد می‌کردند. در حالی که قضای جامعه آن موضع بالا را نمی‌پذیرد. در نشریه راهبردی شما این نوع بحث‌کردن نمی‌تواند محلی از اعراب داشته باشد؛ چرا که اصلاً موضوع آقای هاشمی رفسنجانی و بخشی از تاریخ‌نمایی‌هایی که شما به آن اشاره می‌کنید، ساخته و پرداخته ذهن رقبای هم‌جبهه خود ما بوده و هیچ ربطی به جامعه نداشته و ندارد.

ریزبینی‌هایی در جامعه هست. برای نمونه این که آقای هاشمی می‌گفت پول ندارم که برای تبلیغات به شهرستان‌ها مسافرت کنم، طبیعتاً کسی باور نمی‌کند.

تمام این نگرانی که در رابطه با آقای هاشمی مطرح می‌شود بر فرض پذیرشش که البته بنده به آن نقد و ایراد دارم، چندان مورد اعتنا نیست؛ سخن ما این بود که علیرغم وجود احتمالی این ایرادات و اشکالات از باب ضرورت و اولویت‌های سیاسی و مدیریتی و شرایط حساس داخلی و خارجی، هاشمی رفسنجانی تنها گزینه‌ای بود که الزاماً باید روی او وحدت نظر صورت می‌گرفت. به اعتقاد بنده هاشمی رفسنجانی در مظلومیت در چندان و گسترده‌ای واقع شده که هم از طرف مخالفان و دشمنانش و هم دوستانش مورد حمله واقع شد. متأسفانه ایشان هم یک ستاد شخصی

نبرومندی نداشت که از او خوب صیانت کند. در فاصله دور اول تا دور دوم انتخابات نهم، به هر حال تحلیل‌هایی انجام شد. بسیاری از مردم برای این که بعدها احساس ظلم نکنند، به وظیفه خود در گسترش فضای باز کمک کرده باشند به هاشمی رأی دادند؛ بنابراین به کسی رأی دادند که پیش از آن به او نقد داشتند. این به نظرم مهم‌ترین خیزشی بود که در جامعه ما در عرض دو، سه روز رخ داد؛ یعنی نرخ رشدش از تمام نرخ‌های رشدی که در ایران بود بیشتر بود. حال اگر در عرض سه روز می‌شود چنین خیزشی به وجود بیاید، چه می‌شد آقای هاشمی شش ماه، یک سال قبل از آن روی این موضوع کار می‌کرد و می‌رفت در شهرستان‌ها و به بدنه مردم آموزش می‌داد. در آن صورت آیا اینها جذب نمی‌شدند؟

جمع‌بندی اولیه ایشان این نبود که این اتفاق

رخ دهد. تصور می‌کردند در سطوح بالای قدرت می‌توانند همفکری و هماهنگی بکنند که کشور را در اختیار یک نیروی معتدل جوانی بگذارند که مصالح مردم و حاکمیت تأمین شود و ایشان ذیل تعاملات سیاسی پشت قدرت کار کنند و مردم هم همکاری می‌کردند و رأی می‌دادند. ایشان نمی‌دانست چنین اتفاقی می‌افتد.

این هم یکی از نقدهایی است که به آقای هاشمی وارد است؛ ایشان به حل و فصل مسائل فقط در سطوح قدرت می‌اندیشید نه در سطح اجتماعی. این نقدها صرفاً ساخته و پرداخته ذهن اصلاح‌طلب‌ها نیست. باورپذیر نیست که آقای هاشمی نظام را شناخته باشد.

شما بعد از این که مسئله‌ای واقع می‌شود حرف می‌زنید. ما هنر و هوشمندی‌مان در این است که قبل از این که در واقع‌ای قرار بگیریم، تحلیلی بدهیم که با واقعیت و آینده پیش رو تطبیق داده شود.

هطاءالله مهاجرانی در "الشرق الاوسط" تحلیلی داده، در آنجا می‌گوید که آقای هاشمی چشم‌انداز بیست ساله را می‌دید، در حالی که احمدی نژاد دست گذاشت روی فقر، فلاکت و همین روزگار ملموس مردم. آقای هاشمی هم در صحبت‌های تلویزیونی‌اش مسئله ۱۲۰ هزار تومان را مطرح کرد. اگر گروهی ۵۰ هزار تومان را گفت، ایشان هم ۱۲۰ هزار تومان را گفت. چرا توده‌ها این را نگرفتند، آن یکی را گرفتند؟ هر دو بیان واحدی بود. آن به صورت شعار درآمد و سرزبان‌ها افتاد و پیگیری شد، اما این یکی صرفاً دوبار گفته شد.

به هر حال شما می‌پذیرید که ما در یک شب تاریک و در فضای غبارآلودی داریم حرکت می‌کنیم و هر گاممان ممکن است ما را به جای پیشرفت و حرکت به سمت جلو در صورتی که دقیق نباشیم به دامی و اسارتی و چاهی گرفتار کند. یک چاه آبی که روز به شما آب می‌دهد و شما را زنده نگه می‌دارد، در تاریکی شب ممکن است مایه گرفتاری و عذاب شما شود و در آن بیفتید

و هفته‌ها در آنجا بمانید. این حیات که می‌تواند مایه برکت و تداوم زندگی باشد، کشته می‌شود. چون تاریکی، حاکم است. از این بابت است که آدم باید در شرایطی که فلق نیست، به صاحب و خدای فلق پناه ببرد. ما در فضای سیاسی ما تاریکی‌ها و آشفتگی‌هاییم. غباری هست، راه‌ها مشخص نیست. نسبت حکومت و قدرت و حزب مشخص نیست. چطور می‌شود که هاشمی رفسنجانی شش ماه پیش کفر مطلق و کفر ابله‌س است، یکباره تبدیل می‌شود به منجی حرکتی که تا دیروز دشمنش می‌خواندند؟ تائیدی از بی‌فوارگی سیاسی ماست. البته همیشه بعد از این که یک اتفاقی می‌افتد، هر کسی به دنبال این است که برای اقدامات خودش دلاهی بیارود

و خودش را اثبات کند. □

ارزیابی خود من هم این بود که

بالای ۶۰ درصد

یعنی حدود ۳ میلیون رأی

آقای گروهی می‌رود به سمت

رقیب آقای هاشمی و در همین

جدول درمی‌آید که

آقای قالیباف هم ۵۰ درصد

رأی‌اش، از ظرفیت اجتماعی

آرای هاشمی بوده و ۵۰ درصد

رأی خود قالیباف

بوده است